



پیغام عشق

قسمت صد و نود و هشتم





🙏 سلام 🙏

🌹 روز شیرین امروز، مبارک 🌹

فریدون هستم از مهرشهر کرج

هفتاد و چهارمین بیت، با کلمه اَلْسَتْ از ابیات مولانا

مولوی، دیوان شمس، رباعیات، رباعی شماره ۱۶۰۲

ای روز الست مُلک و دولت رانده

وی بنده ترا چو قُل هُوَ اللهُ خوانده

چون روشنیِ روز در آی از درِ من

بین! گردنِ من بسویِ درِ کز مانده

در این رباعی، مولانا از زبان خدا یا زندگی، به صراحت با انسان سخن می گوید.

می فرماید: ای انسانی که از لحظه آفرینش امتدادِ خدایت و سعادتِ بیکران و بی پایانِ خود را در تو جاری کرده ام؛ ای

کسی که از من جدا نیستی! و آیت و نشانه اصیلِ یکتایی و یگانگی هستی!

در بیت اول، اشاره پروردگار، به الست است. بارها و بارها در ابیات مولانا به این اصل رسیدیم که الست، برابر با این لحظه

است؛ پس این مُلک و دولتی که زندگی به انسان بخشیده تنها مربوط به گذشته و نیاکان ما نیست؛ بلکه در تمام لحظات

بودن انسان جاری است. و زنده شدن به این کوثر و جاودانگی، برابر با یگانگی و یکی شدن با خود پروردگار است. این

زنده شدن به یکتایی، در جان هر لحظه پنهان و آشکار است. بستگی دارد که ما از چشم هشیاری حضور ببینیم، یا با

عینک های همانیده. در ابتدای بیت دوم، بازگشت به سوی اصل را با «روشنایی» و «روز» بیان می کند. جایی که نور خورشید



بتابد، روز است. روز و نور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. پس همان گونه که پیوند نور و روز یک امر بدیهی است، اتصال ما با خدا نیز ازلی و ابدی است.

پس چه چیز موجب جدایی موقت و ظاهری ما از خدا می شود؛ که مولانا در تمثیل، خدا را در انتظار بازگشت انسان تصویر می کند؟ «بین! گردن من بسوی در کژ مانده». تنها عامل این جدایی، ترک توجه ما از این لحظه بی نهایت است.

الگوهای همانیده توجه ما را از بودن در این لحظه، از بودن در الست، از بودن در آفرینش های پیاپی زندگی، دور می کنند و اینگونه می شود که کار بیداری انسان به تعویق می افتد و ما در تله زمان روانشناختی گیر می افتیم. البته اینگونه نیست که خدا، به واقع از نظر زمانی، معطل انسان همانیده باشد تا بازگشت او شکل بگیرد. تمام وضعیت های موجود، طرح قضاست، و عقل جزئی ما هرگز قادر به درک اتفاقات و تناسب آن ها با زندگی روزمره نخواهد بود. اما ابیات این رباعی و ابیات فراوان عرفای بزرگ ما، به روشنی به ما می گویند که ما باید بجنبیم و به بیداری اصیل خود، که ریشه پایدار بودن ماست، دست پیدا کنیم، این بازگشت، تنها با تکیه بر قوانین اصیل زندگی امکان پذیر است.

🙏 با سپاس فراوان

فریدون از مهرشهر کرج



برنامه ۸۵۱ غزل ۱۵۸۰ دیوان شمس مولانا

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰

تا دلبرِ خویش را نبینیم

جز در تکِ خونِ دل نشینیم

تا ما مرکزمان را از همانیدگی‌ها پاک نکرده باشیم جایگاه ما در عمقِ جهنمِ کارافزایی و دردسازیِ منِ ذهنی ست. ما راه اصلی و هدف اصلی خداوند از خلقتِ خود را گم کرده‌ایم. برای این است که به صورتِ دسته جمعی کارِ ما انسانها ارتعاشِ درد شده است. اگر هم یک روز حالِ ما خوب می‌شود در واقع حالِ منِ ذهنی ما خوب می‌شود که از یک همانیدگی جدید و حسّ تایید و شادیِ موقّتی آن است و به سرعت رو به زوال می‌رود.

یک عارفی مثل مولانا می‌تواند ایرادِ کارِ ما را به ما نشان دهد، نه استادانِ تقلبی و گرفتارانِ در جهنمِ افسانه سازیِ منِ ذهنی. یکبار برای امتحان از انسانهای به ظاهر موفق و موردِ تاییدِ جامعه سوال کنیم که مشکلِ ما چیست و راهِ موفقیت کدام است؟

بینیم آیا آدرسی غیر از تکِ خونِ دل، یعنی همان به دست آوردنِ چیزهای آفل و شادی‌های زودگذرِ این جهانی را به ما می‌دهند؟ مرکزی انباشته از همانیدگی‌ها، قبله آرزوهای ما در منِ ذهنی شده است و در عالی‌ترین شکل نقابی بشردوستانه و معنوی به خود گرفته است. راهی که ما را از دلبرِ حقیقی که خداست، دور و دورتر کرده است. مصرعِ دوم را می‌توانیم به صورتِ سؤالی و اینگونه هم بخواهیم: "جز در تکِ خونِ دل نشینیم"؟

یعنی اگر ما روی عدم را به وسیله هر آنچیزی که به فرم فکری آن می‌اندیشیم بپوشانیم، آیا غیر از این است که در ته جهنمِ این فکرهای پریشان و سرگشتگی در گذشته و آینده، هر لحظه خونِ دل می‌خوریم؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰



ما به نشویم از نصیحت

چون گمراه عشق آن بهینیم

حال ما با نصیحت خوب نمی‌شود، نه حال خود نصیحت کننده و نه حال شخص نصیحت شونده. این ارتعاش عشق و اثر مستقیم زندگی ست که ممکن است از طریق هر چیزی از جمله انسانهای دیگر روی ما تاثیر بگذارد و راه حقیقت را نشانمان دهد، البته دیگر خود آن شخص از این موضوع خبر ندارد. وقتی تاثیر گذاری با اراده من ذهنی باشد گمراه کننده، و برای رسیدن به خواسته های ذهنی مانند کنترل، تایید طلبی و دیگر خصوصیات مخرب من ذهنی ست. فکر نمی‌کنم که هیچکدام از ما خاطره خوبی از نصیحت و تاثیر گذاری روی دیگران جز تلف کردن وقت، بی انرژی و خالی شدن خود و مقاومت و واکنش دیگران داشته باشیم.

اصلاً کسی که آماده نصیحت زندگی باشد در سکوت و تواضع، راهنمایی را از طریق زندگی به هر روشی و از هر پدیده‌ای خواهد گرفت. بزرگترین راهنمایی زندگی از تغییر کردن خود ما می‌آید، بدون گفتن و جلوه کردن، زمانی که ما حتی خودمان از آن خبر نداریم. و آن زمانی ست که مرکز ما عدم است و مرکز عدم از خود چیزی ندارد و کاملاً در اختیار زندگی ست و خرد زندگی در اثر تسلیم، فقط از او عبور می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰

اندر دل درد خانه داریم

درمان نبود چو همچنینیم

ما باید ببینیم خانه ما الان کجاست؟ آیا فکرهای ما پیوسته در میان دردهای ماست و ما را در گذشته و آینده سرگردان کرده است؟ آیا ما هر لحظه بر اساس ترس، خشم، حسادت، ملامت و غرور فکر و عمل می‌کنیم؟ پس ما در میان کارخانه دردسر سازی من ذهنی مسکن گزیده‌ایم و راه درمان زندگی را بسته‌ایم.



حال آنکه...

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰

در حلقه عاشقانِ قدسی

سر حلقه چو گوهرِ نگینیم

یعنی در میان تمام مخلوقات خداوند این ما هستیم که به عنوان انسان، گوهرِ خدائیت را با خود داریم و بر رأس انگشترِ شرافت، کرامت، فراوانی و ابدیتِ خداوند نشستیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰

حاشا که ز عقل و روح لافیم

آتش در ما اگر همینیم

هر گاه ما ذهناً احساس کردیم که به لحاظ معنوی به جایی رسیدیم و در کارمان پیشرفت داشته‌ایم در آتش دردها قرار گرفته‌ایم، و این زمانی خطرناکتر می‌شود که با تایید دیگران این توهّم ما قدرت گرفته باشد. ادّعی زبانی و حتی ذهنی ما زمینه ساز آتش سوزانِ منِ ذهنی ست که عنقریب شدّت خواهد گرفت. هر وقت که از ما به لحاظ معنوی تعریف کردند و ما خوشمان آمد باید به دردهای خود نگاه کنیم و بدانیم که ما چقدر نیاز داریم که روی خود کار کنیم. به مرکز عدم رجوع کنیم که همیشه با ماست و هر چه قدر هم که همانیدگی داشته باشیم به ما دروغ نمی‌گوید. مرکز عدم مانند آینه‌ای دردها، نقص‌ها و ضعف‌های ما را به ما نشان خواهد داد. ما سرِ خودمان که نمی‌توانیم کلاه بگذاریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰

گر از عقباتِ روح جستی

مستانه مرو که در کمینیم



ما یک وقت‌هایی با همه چیزدانی من ذهنی به خود اجازه می‌دهیم در زندگی دیگران دخالت کنیم و آنها را کنترل کنیم که همیشه مورد واکنش‌های دردآمیز آنها قرار می‌گیریم و همچنین موجب تحریک درد در آنها می‌شویم. یا اینکه پس از مدتی کار معنوی و مختصر تاییدی که از دیگران می‌گیریم با چهره معنوی و در قالب دلسوزی به راهنمایی آنها می‌پردازیم که این دامی بسیار خطرناک از طرف من ذهنی ماست.

انتقاد کردن، مسخره کردن و ایراد گرفتن، کار من ذهنی ست. چگونه ممکن است که انسان معنوی این الگوهای مخرب را انجام دهد. مگر خداوند فضاگشا نیست؟ مگر خداوند پوشاننده عیبها نیست؟ مگر خداوند انسان را مختار نیافریده است؟ مگر با تواضع و فروتنی، مخلوق خود را برای انتخاب راهش آزاد نگذاشته است؟

درست است که پنهانی و با بازوهای قدرتمند قضا و کُن فکانش مواظب اوست اما با فضاکشایی به او اجازه اشتباه می‌دهد تا خودش عیبهایش را شناسایی کند. پس اگر ما از چند گردنه خطرناک من ذهنی به سلامت عبور کردیم نباید مست غرور شویم که به مقصد رسیدیم. من ذهنی همیشه در کمین است تا ما را فریب دهد.

مثنوی مولانا، دفتر چهارم، ابیات ۲۱۴۶ الی ۲۱۴۹

بر کنارِ بامی ای مستِ مُدام

پست بنشین یا فرود آ، وَالسَّلَام

هر زمانی که شدی تو کامران

آن دمِ خوش را کنارِ بامِ دان

بر زمانِ خوش هراسان باش تو

هم چو گنجش خُفیه کُن، نه فاش تو

تا نیاید بر وَا ناگه بلا



ترس ترسان رو در این مکمن هلا

ما ممکن است به قانون اساسی خود و جامعه بسیار پایبند باشیم. ممکن است از انجام کارهای بدِ زیادی پرهیز کنیم. ممکن است عبادات فراوانی انجام دهیم. قرآن و کتاب مولانا بخوانیم و خیلی از اشعار بزرگان را حفظ باشیم، اما من ذهنی قانونمند و معنوی بسیار قدرتمندی داشته باشیم.

آیا هدف ما در نهایت تبدیل شدن به یک من ذهنی معنوی و قانونمند و یا یک شخص موفق و ثروتمند و مورد تایید جامعه است؟ در این صورت با مولانا و گنج حضور چکار داریم؟ جامعه پُر است از این الگوها و معلّمانِ تقلّبی که اتفاقاً خیلی زود ما را در جهتِ همانیده شدنِ هر چه بیشتر به نتیجه می‌رسانند. اما هدف اصلی خداوند ثبات و تمکین انسان و گشوده شدنِ مرکزش برای پخشِ عشق و هوشیاری و محبت است، که اتفاقاً فراوانی و احترام این جهانی را هم به همراه دارد، اما چند و چون آن دیگر برای منِ ذهنی قابل شناسایی نیست. پس ما زمانی حالِ حضورمان خوب می‌شود که دلبر را ببینیم.

دلبر را کجا می‌شود ملاقات کرد و با او یکی شد؟ در مرکزِ عدم، در روحِ اطمینان یافته، در منِ ذهنی صفر، در بی واکنشی نسبت به تغییر چیزها، اشخاص و وضعیتها. در سکون، در فضاگشایی، درست مانند خودِ خدا که چیزها و فرم‌ها می‌آیند و می‌روند و به همدیگر تبدیل می‌شوند اما چیزی از او کم نمی‌شود و در ثبات و آرامش، و صبرِ جمیل، نظاره‌گر آنهاست.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰

چون فتنه نشان آسمانیم

چونست که فتنه زمینیم؟

انسان موجودی آسمانی ست. فرم است به اضافه انکار فرم. تنها موجودی است که از این حقیقت خبر دارد که اصلش همان بی فرمی و عدم است. این انسان است که در اثر تسلیم، دست خدا در باز کردن گره‌های پیچیده منِ ذهنی



می‌شود. حالا چگونه است که در میان این همه مسئله و موانع توهمی در عالم فرم و جهان مادی گرفتار شده است و هر لحظه بر گره‌ها و موانع ذهنی آن افزوده است؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰

چون ساده‌تر از روان پاکیم

پرنقش چرا مثال چینییم؟

مرکز عدم ساده و پاک است، درست مثل آینه پُر از میل و استعداد انعکاس حقایق است. اما مرکز همانیده، یعنی دل و ذهن فعلی ما پُر شده است از نقشهای همانیدگی‌ها، و روی دل ما را کدر کرده است و تمام فکرها و اعمال ما را در اختیار گرفته است. ذهن و دلی که پُر شده است از فرم فکری و بی روح همسر، فرزند، پول، کار و دیگر نقوش ذهنی که حتی شمردنشان ممکن نیست از بس که تعدادشان زیاد است. آخر این مرکز پُر از نقش به درد چه کسی می‌خورد که به کار زندگی بیاید؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰

پژمرده شود هزار دولت

ما تازه و تر چو یاسمینیم

همه این نقش‌ها و نعمتها در حال گذار، تغییر و فنا هستند اما آن اصل ما و خداییت ما تر و تازه و نامیرا و بی نهایت است.

سوره الرحمن آیه ۲۶ و ۲۷

هر چه بر روی زمین است دستخوش فناست، و ذات پروردگار صاحب جلال و اکرام توست که باقی می‌ماند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰



گر متهمیم پیش هستی

اندر تَتَّقِ فنا آمینیم

انسان به حضور رسیده و فضاگشا محرم و امین خداوند در جهان هستی و فرم است، اما ممکن است در میان من‌های ذهنی غیر عادی و دیوانه به نظر آید، اتفاقاً خداوند با این انسان کار دارد، اما اگر برعکس در میان من‌های ذهنی معتبر و امین باشد و طبق الگوهای جمع عمل کند دیگر به کار زندگی نمی‌آید. اعتبار و آبروی ما این لحظه به میزان فضاگشایی و تسلیم ما در ساحت زندگی بستگی دارد نه اعتبار توهمی و تقلبی من ذهنی خودمان و من‌های ذهنی دیگر.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰

ما پشت بدین وجود داریم

کاندر شکم فنا جنینیم

ما نباید به وجود حقیقی خود پشت کنیم. بلکه باید مانند جنینی که در رحم مادر تسلیم و در حال تکامل است در من ذهنی خود و جسم مادیمان تسلیم قضا و عقل زندگی و در حال فضاگشایی مکرر باشیم تا زندگی ما را از ذهن متولد کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰

تبریز، بین چه تاج داریم

زان سر که غلام شمس دینیم

ما اگر تسلیم و در خدمت زندگی باشیم، شاه سرزمین وجود خویش خواهیم شد. مرکز عدم سرزمین و جایگاه حقیقی ما و متواضع و در تسلیم زندگی بودن کار و وظیفه حقیقی ماست.

ارادتمند شما، حسام مازندران



با سلام خدمت استاد گرامی و همهٔ دوستان

ابیاتی از دفتر سوم و پنجم که در برنامهٔ ۸۴۸ تفسیر شد.

ابیات دفتر سوم مربوط به داستانی که یک مارگیر به کوهستان می‌رود و در آنجا اژدهایی را پیدا می‌کند که در اثر سرما یخ زده و مارگیر فکر می‌کند که اژدها مُرده است، برای همین اژدها را به شهر می‌آورد و مَعْرکه می‌گیرد، هنگامیکه آفتاب به اژدها می‌خورد و بدنش گرم می‌شود، زنده می‌شود و مرد مارگیر و مردمی را که آنجا جمع بودند به کام خود می‌کشد. مولانا از این تمثیل استفاده می‌کند و منِ ذهنی را به اژدهایی تشبیه می‌کند که درون هر انسانی خوابیده و به محض اینکه امکانات ظهور و خودنمایی پیدا می‌کند او را به کام مرگ می‌کشد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۵۶

کَرَمک ست آن اژدها از دست فقر

پشه‌یی گردد ز جاه و مال، صَقَر

منِ ذهنی مانند اژدهایی است که درون هر یک از انسانها پنهان شده و هر گاه امکان قدرت نمایی و عرض اندام پیدا کند و امکانات مادی و شهوانی برایش فراهم شود به جنبش در می‌آید و می‌کُشد و ویران می‌کند و جهانی را به کام دوزخ آسای خود در می‌آورد. در اثر همانیدگی با جاه و مال یک پشهٔ کوچک یعنی منِ ذهنی حقیر تبدیل به یک باز شکاری می‌شود.

خیلی از انسانها تا زمانیکه قدرت آنچنانی ندارند و در مقام و موقعیت خاصی قرار ندارند به نظر بی‌آزار می‌رسند، ولی همینکه امکانات مادی برای آنها فراهم می‌شود، منِ ذهنی‌ای که به نظر پشه‌ای کوچک می‌آمد و آزارش به کسی نمی‌رسید، با به دست آوردن قدرت و برانگیخته شدن حرص منِ ذهنی، به یکباره به یک باز شکاری یا یک اژدهای خطرناک تبدیل می‌شود و انسانهای زیادی را به کام مرگ می‌کشد.



شاید ما خیلی از صاحبان قدرت و ثروت را قضاوت کنیم و فکر کنیم اگر ما فلان مقام را داشتیم و یا ثروت آنچنانی داشتیم، با عدل و داد عمل می‌کردیم و یا به همهٔ نیازمندان کمک می‌کردیم، در حالیکه این آمیال حرص و شهوت و جاه طلبی، در هر انسانی به صورت بالقوه وجود دارد و ما شاید به دلیل نداشتن امکانات، خودمان را صالح می‌دانیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۶

ای بسا سَرْمَسْتِ نَارِ و نَارِ جَو

خویشتن را نور مطلق داند او

چه بسیارند انسانهایی که سَرِ مَسْتِ آتَشِ دَرْدِ هَسْتَنْدِ و لی خودشان را نور مطلق و انسان درستکار می‌دانند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۵۳

نَفْسِ اِزْدَرَهَاسْتِ، او کی مُرْدِه است

از غم بی آلتی آفسرده است

من ذهنی ممکن است مدتی در اثر پرهیز، مقداری ضعیف شود، ما نباید فکر کنیم که به من ذهنی مرده‌ایم و دیگر آزاد شده‌ایم، بلکه از غم نداشتن امکانات، غمگین و پژمرده شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۵۷ تا ۱۰۶۰

اِزْدَهَا را دَارِ دَرِ بَرَفِ فَرَاقِ

هین مَکَشِ او را به خورشیدِ عَرَاقِ

تا فِسْرَدِه می‌بُودِ آن اِزْدَهَاتِ



لَقْمَةُ اُویِی چو او یابد نجات

مات کن او را و ایمن شو ز مات

رَحْمِ کم گُن نیست او ز اهلِ صَلَات

کَانَ تَفِ خورشید شهوت بر زَنَد

آن خفاش مُرده ریگت پر زَنَد

اژدهای منِ ذهنی را در سرمای دور از همانیدگیها نگه دار و او را به خورشید عراق نکش، یعنی او را از کامیابی و لذت جویی باز دار، تا این اژدها افسرده و پژمرده شود، زیرا همینکه امکانات پیدا کند لقمه او می شوی. اژدهای نفس را باید با زیرکی مات کنی تا مات او نشوی و به او رحم نکنی چون او درست شدنی نیست. پس باید در همانیده شدن با جهان، اعتدال داشته باشی و این همانیدگیها را زیر خرد زندگی و فضای گشوده شده قرار دهی تا مات آنها نشوی.

گاهی اوقات خداوند بعضی امکانات را از ما می گیرد و یا ممکن است در بعضی همانیدگیها شکوفایی آنچنانی نداشته باشیم، و این از لطف خداوند است که با محدود کردن ما، جلوی اژدهای نفس ما را می گیرد و اجازه نمی دهد در دنیا غرق شویم و دچار غرور و تکبر منِ ذهنی شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۶ و ۶۲۷

میل ها همچون سگان خفته اند

آندر ایشان خیر و شر بنهفته اند

چونکه قدرت نیست خفتند این رده



همچو هیزم پاره ها و تن زده

امیال آدمی که از همانیدگیها می آید مانند سگهایی هستند که خوابیده‌اند و نیکی و بدی را در وجودشان پنهان کرده‌اند، یعنی خواسته های نفسانی و غریزی انسان، وقتی که شرایط ظهور پیدا نکنند به صورت بالقوه در او قرار دارند. اگر شرایط و امکانات ظهور پیدا کند یا به صورت ویرانگر آشکار می‌شوند و یا به صورت سازنده.

این گروه تا وقتی که قدرت و امکان برآوردن خواسته ها و امیال خود را نداشته باشند در خوابند و بی آزار، مانند قطعات هیزم که انرژی گرمایی در آنها نهفته است و راه بروز و آزاد شدن ندارد، ولی وقتی روی آتش قرار گیرد، شروع می‌کند به سوختن. انسانی که تا دیروز آدم صالحی به نظر می‌رسید و دم از عدل و داد و انصاف می‌زد، به یکباره همینکه به قدرت می‌رسد، حرص و آز من ذهنی در او بیدار می‌شود و برای رسیدن به خواسته هایش از هیچ جنایتی کوتاهی نمی‌کند.

برای اینکه این امیال در جهت سازنده و درست بیدار شوند باید زیر نظر خرد زندگی قرار گیرند، مانند بارانی که سیل آسا می‌بارد اگر درست هدایت شود باعث آبادانی می‌شود ولی اگر درست هدایت نشود تبدیل به سیل می‌شود و همه جا را ویران می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۸۰

آب حاضر باید و فرهنگ نیز

تا پزد آن دیگ سالم در آریز

انسان معتدل و درستکار، هم فایده آتش شهوت و همانیدگیها را می‌شناسد و هم مضراتش را، و از امیال و همانیدگیها در جهتی استفاده می‌کند که دیگ وجودش به کمال و پختگی برسد نه اینکه آنها را نابود کند.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۸ و ۶۲۹

تا که مُرداری در آید در میان

نَفخ صور حرص کوبد بر سگان

چون در آن کوچه سگی مُردار شد

صد سگ خُفته بدان بیدار شد

همینکه راه ارضای همانیدگیها فراهم می‌شود، این سگهای خُفته یعنی امیال نفسانی پنهان در انسان، بیدار می‌شوند و حرص و طَمَع آنها به شدت بر انگیخته می‌شود و شروع می‌کنند به خودنمایی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۳۴

صد چنین سگ اندرین تن خُفته‌اند

چون شکاری نیستشان بِنَهفته‌اند

صد سگ در این من ذهنی به صورت همانیدگی خوابیده‌اند ولی چون فعلا شکار نیست، امکان بروز ندارند و بی‌آزارند. یک ضرب المثل هم هست که می‌گوید " آب نیست و الا طرف شناگر ماهریست. این ابیات نشان می‌دهد که هر کس باید مراقب خودش باشد و تا امکانات پیش می‌آید، با حرص و نیروی همانیدگی پیش نرود و در آنها غرق نشود. من ذهنی و همانیدگی تا جایی که ما بتوانیم فردیتمان را بشناسیم کافیست، و نباید بیش از این من ذهنی را پروار کرد.

با تشکر



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com